

رساله‌ای در نقد نقالی از دوره قاجاری

با یاد شادروان استاد ایرج افشار

سجاد آیدنلو*

چکیده

در کتابخانه مجلس نسخه‌ای به شماره ۱۳۴۱۵ وجود دارد که بخش نخست آن درباره نقالی است. نویسنده این رساله جواد اصفهانی نام دارد و بنابر قرینه‌ای که از خود متن به دست می‌آید، آن را در دوره سلطنت مظفرالدین شاه قاجار نوشته است. موضوع این رساله نقد و نکوهش نقالی (در معنای عام داستان‌گزاری) است و نویسنده، به استناد دلایلی، در یکی از ادوار اوج رونق نقالی به رد و انکار این فن پرداخته که در نوع خود کم‌نظیر و بسیار جالب است. در این مقاله، متن بخش اول رساله جواد اصفهانی تصحیح و سپس برخی نکات و اشارات مهم آن درباره نقالی استخراج و بررسی شده است؛ موضوعاتی نظیر علل مخالفت نویسنده با داستان‌گویی، معرفی یکی از نقالان عصر قاجار، شیوع داستان‌گزاری از دوره معاویه به بعد، دلبستگی شنوندگان به داستانها و شخصیت‌های نقالی، ناتمام گذاشتن داستان

aydenloo@gmail.com

* دانشیار دانشگاه پیام نور اورمیه.

در آداب نقالی، درآمد روزانه یکی از نقالان در شهر سبزوار در عصر قاجار، ترکیب «چراغ الله» در اصطلاحات داستانگویان و افسانه ابوالقاسم کرگانی و فردوسی.

کلید واژه‌ها: نقالی، نقد نقالی، جواد اصفهانی، میرزا احمد شیرازی، دوره قاجار.

سابقه داستانگویی در ایران ظاهراً به روزگار مادها و هخامنشیان می‌رسد (در این باره، نک: تفضلی ۱۳۷۶: ۱۷-۱۹؛ زرشناس ۱۳۸۴: ۹-۱۳ و ۲۳-۳۰) و از لقب / عنوان گروهی از آنها به نام «گوسانها» که در دوره اشکانیان و ساسانیان در دربارها و محافل عمومی به این کار می‌پرداختند، نام و اشاره‌ای به دست ما رسیده است (برای آگاهی کامل، نک: بویس ۱۳۶۹: ۲۹-۶۴). در ایران عصر اسلامی هم این فن پراقبال مردمی همواره ادامه داشته و اشاره فردوسی به برخوانی متن مثنوی شاهنامه ابومنصوری در میان جمع^۱ یکی از کهن‌ترین و مهم‌ترین اسناد نقل داستان — با موضوع ملی و پهلوانی — در ایران است. محتملاً دوره اوج و رونق نقالی و داستانگزاری در تاریخ فرهنگی و اجتماعی ایران عصر صفویه و قاجاری است و مطابق با گواهیهای مکتوب موجود، تا روزگار صفویان قصه‌گویی از داستان حمزه‌نامه (رموز حمزه) متداول‌تر از دیگر متون و روایات بوده و در کتابهای مستقلی مانند طراز الاخبار و دستورالفصحا، هر دو تألیف عبدالنبی فخرالزمانی، به تفصیل درباره آداب خواندن این داستان بحث شده است (نک: محجوب ۱۳۸۲ الف: ۲/۱۰۸۴). در کنار این، البته نقل داستانهای پهلوانی بر اساس شاهنامه و منظومه‌های بعد از آن و نیز گزارشهای شفاهی / عامیانه رایج بوده و از عهد صفوی به بعد هم بیشتر گسترش یافته است، به طوری که حتی می‌توان گفت در اواخر این دوره و به‌ویژه روزگار قاجاریه، نقالی و

۱. چو از دفتر این داستانها بسی همی خواند خواننده بر هر کسی (فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۶)

داستان‌گزاری تقریباً به معنای نقل داستانهای شاهنامه‌ای بوده است.^۲ متأسفانه اسناد و اشارات مکتوب درباره فن نقالی — شاید بنابر ماهیت شفاهی و عامیانه این کار — بسیار اندک است و از همین رو شناسایی و معرفی و چاپ هر سند/ نوشته‌ای در این باره مغتنم است و قطعاً در روشن‌تر شدن پیشینه و مسائل نقالی و قصه‌گویی در تاریخ ادبی، فرهنگی و اجتماعی ایران مفید خواهد بود. در کتابخانه مجلس دستنویسی به شماره فهرست ۱۳۴۱۵ و شماره ثبت ۸۶۴۹۴ نگهداری می‌شود که در برگه معرفی آن نوشته شده است: دیوان جواد اصفهانی (انتقاد از نقالی - کشف القنبل)، مؤلف جواد اصفهانی.^۳ همان‌گونه که از این معرفی کوتاه برمی‌آید، بخش نخست این رساله ۴۳ برگی درباره نقالی است و چون در متن به آغاز ماه جمادی‌الآخر سال ۱۳۱۹ و وقوع ماجرا در آن سال اشاره شده (← گ ۶الف) زمان نگارش و موضوع رساله را مربوط به دوره قاجاری (عصر سلطنت مظفرالدین شاه) باید دانست.

نگارنده در حدود بررسیهای خویش درباره هویت جواد اصفهانی، نویسنده این رساله، به نتیجه‌ای نرسید. در فرهنگ سخنوران از شاعری به نام میرزا جواد اصفهانی مقیم کرمان یاد و منابع مربوط به احوال او معرفی شده است (نک: خیام‌پور ۱۳۶۸: ۲۲۸/۱). ولی او نمی‌تواند همان شخص مؤلف رساله نقد نقالی باشد، زیرا جواد اصفهانی شاعر که گویا دیوان شعر چهار هزار بیتی هم داشته در سال ۱۲۳۰ ق یا ۱۲۳۳ ق درگذشته است (نک به ترتیب: محمود میرزا، سفینه، ج ۱،

۲. برای آگاهی بیشتر درباره سابقه و روند نقالی و داستان‌گزاری در ایران، نک: آیدنلو، سجاد، «مقدمه‌ای بر نقالی در ایران»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوه‌رگویا)، س ۳، ش ۴ (پیاپی ۱۲)، زمستان ۱۳۸۸، ص ۳۷-۳۹؛ عاشورپور، صادق، نمایشهای ایرانی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۹، ج ۴ (نقالی)؛ نجم، سهیلا، هنر نقالی در ایران، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۹۰، ص ۴۱-۹۶.

۳. از دوست محققم جناب آقای مهدی رحیم‌پور (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی) که تصویری از این نسخه را در اختیار بنده نهادند، بسیار سپاسگزارم.

ص ۱۸۷؛ شیرازی، طریقی، ج ۳، ص ۲۵۱؛ اما نویسنده رساله در سال ۱۳۱۹ ق زنده بوده است. چون جواد اصفهانی با ذکر تاریخ دقیق (ابتدای شهر جمادی الاخر سنه ۱۳۱۹) از ورود میرزا احمد شیرازی نقال به شهر سبزوار و رویدادهای پس از آن یاد کرده است، شاید بتوان به حدس و احتمال گفت که محل سکونت او سبزوار بوده یا حداقل هنگام نگارش این رساله در این شهر اقامت داشته است.

در نثر این رساله به سبک نوشته‌های دوره قاجار کلمات و ترکیبات عربی، منشیانه، مسجع و نیز ساده و عامیانه ویژه نثر این عصر دیده می‌شود؛ از آن جمله: مؤالیان، بطون اعمال، محامد نصاب، معرکه‌بندی، نقال‌باشی، گزمه، بنای نیزه‌بازی گذاشتن، سقط راندن، تغییراً، مشعل الرحمان، ناز خرکی، تغمزات شتری، مرار، بستن کتاب، ممالک محروسه، رنگریزی، متفری، بلدیت داشتن، قرار معروض، راه و رفت کردن، شش‌لول‌اندازی، قطع معارض، مداخله، بی‌وقر و وقار، عرایس ابکار. در بعضی موارد نیز جواد اصفهانی هم در نثر و هم در ابیاتی که سروده قلم را به هجو و هزل و دشنام آلوده که در این بازنویسی برای رعایت ادب کلام حذف شده است.

در این گفتار، نخست متن تصحیح شده بخش اول رساله را بر پایه دستنویس کتابخانه مجلس — با توضیحات لازم در یادداشتها — می‌آوریم و پس از آن به بررسی و تحلیل برخی نکات مهم آن خواهیم پرداخت.

هو المقصود

ابتدا در معرفت حال نقالان و انزجار از حرکات ناقصه ایشان و خاتمه که به حقیقت افعال و اطوار آنها انسان را تنبیه کامل حاصل است و این ناقابل را هیچ منظور و مقصودی در این مسأله نبوده و نیست الا واقف شدن رفقا و سایر مؤالیان^۴ و بصیرت خوانندگان و مشمئز داشتن قلوبشان بر بطون اعمال و افعال

۴. دوستان. ج: مؤالی.

شنیع و نیز همچنان که در کیفیت این حال، مختصری جناب مستطاب محامد نصاب^۵ مبادی آداب اجل اکرم آقای ادیب الممالک^۶ دامت اجلاله المتعالی صاحب روزنامه^۷... در صفحه^۸ چهل و ششم متعرض شده‌اند که فی الواقع خیلی مناسب و با موقع کلمات و فرمایشات جنابشان تمام از روی حکمت و معنویت است زیرا که با کمال دقت و [الف] بینایی و بصیرت فرموده‌اند و همچنین در معرکه‌بندی نقالان، جوانان بلکه پیران غالباً برای استماع حکایات و قصص، تنبلی و بی‌کار و بی‌درد و بی‌عار می‌شوند و به قول خود روزی شام کرده به بطالت می‌گذرانند از غفلتی که ورزیده‌اند نمی‌دانند چه وقت است، روز گذشته و شب رسیده است.

آن بیچاره که به قهوه‌خانه^۹ آمده در آن ساعت خواسته به یک پیاله چایی رفع کسالت نموده عقب کار خود برود نقال‌باشی^{۱۰} سرش را گرم و چنان خیالش را متصرف ساخته که تمیز وقت خود نمی‌دهد نمی‌داند چند ساعت است گذشته و در اینجا که نشسته برای چه از خانه بیرون آمده بود چه باید گرفته به خانه

۵. نیک‌نژاد یا نیک‌بخت.

۶. محمدصادق از نوادگان قائم مقام فراهانی که به ادیب‌الممالک فراهانی معروف بوده و در فاصله سالهای ۱۲۷۷-۱۳۳۶ق می‌زیسته است. او شاعر، ادیب، روزنامه‌نگار و نویسنده نامدار دوره مشروطیت بوده. برای آگاهی کامل، نک: کیوانی ۱۳۷۷: ۳۷۴-۳۷۹.

۷. برای نگارنده ناخواناست. از میان روزنامه‌ها و مجلاتی که ادیب‌الممالک در انتشار آنها فعالیت داشته، نام هیچ‌یک با ضبط نسخه که کلمه‌ای شبیه «نمی» است نزدیکی ندارد. این نشریات عبارت‌اند از: نشریه ادب، روزنامه ایران سلطانی، روزنامه ارشاد، روزنامه مجلس، روزنامه عراق عجم و روزنامه آفتاب.

۸. در تاریخ اجتماعی ایران قهوه‌خانه مهم‌ترین مرکز نقالی، و داستان‌گزار و شاهنامه‌خوانی بوده است.

۹. بزرگ نقالان و داستان‌گویان. این لقب معمولاً در دربار شاهان قاجار متداول بوده (مشابه ملک‌الشعرا یا نقاش‌باشی) و در اینجا به معنی نقال ماهر و مجرب به کار رفته است. محمدجعفر محبوب نوشته است: چون تقیب ریاست فائقه بر نقالان و سخنوران داشته طبعاً سمت «نقال‌باشی» دربار نیز بدو مفوض می‌شده و او بوده است که وقتی شاه هوس شنیدن داستان و نقلی می‌کرد، باید وی را سرگرم سازد و برایش داستان‌سرایی کند (محبوب ۱۳۸۲ب: ۴۹۶/۱). ترکیب «نقال‌باشی» در فرهنگ‌های فارسی ضبط نشده است.

خود ببرد. مثلاً اگر برای طبیب و قابله از خانه بیرون آمده باشد محتمل است تا اتمام قصه نقل بیمار از دنیا رفته و مولود به دنیا آمده باشد و اگر چنانچه برای بردن نان و گوشت قدم برداشته تا از اینجا فراغت حاصل نماید تنور دگان^{۱۰} زمهریر گشته و [ب] لاشه گوسفند قسمت گرگ پیر شده و احتمال دیگر شاید در مراجعت به خانه دوچار گزمه و عسس یا بدمست بوالهوس گردد.

و شاهد حال این است که یک نفر از تجار محترم شهر هر شب به معركة یکی از نقلان حاضر می‌شد و شخص نقل قصه عنتر را بیان می‌کرد و مراد از عنتر، عنتره بن شداد العبسی^{۱۱} است که پهلوان عرب و نظیر رستم فرس و کوراوغلی ترک^{۱۲} بوده است. اتفاقاً شبی در هنگام غروب قبل از صرف غذا در

۱۰. تقریباً ناخواناست و با حدس و احتیاط «دگان» خوانده می‌شود.

۱۱. از شاعران و نیز دلاوران عرب در دوره جاهلی. داستان عشق‌بازی او با دختر عمش، عبله، در قصاید متعددی بازتاب یافته و روایت پهلوانهای او به نام سیره / قصه عنتره نوشته و مشهور شده است. این کتاب مفصل سی‌ودو جلدی مجموعه داستانها و افسانه‌هایی است درباره عنتره / عنتر که طی آن ویژگیهای مروّت و شجاعت عرب جاهلی در شخصیت او و در عرصه گسترده‌ای از سرزمینها و شهرهای مختلف مانند فرنگ، مکه، ایران، سوریه، قسطنطنیه، مصر، اندلس، روم و... به نمایش درآمده و اطلاعات عامیانه مسلمانان عصر تألیف کتاب — که احتمالاً در اواخر جنگهای صلیبی بوده — در قالب داستانهای طولانی عرضه شده است (نک: مصاحب ۱۳۸۷: ۱۴۰۳/۱-۱۴۰۴). عنتره در زمان زندگی پیامبر اسلام (ص) و پیش از بعثت ایشان در کهنسالی درگذشت / کشته شد (نک: تهامی ۱۳۸۶: ۱۵۶۵/۲؛ مصاحب ۱۳۸۷: ۱۷۷۸/۲). در ادبیات فارسی نام او به نماد دلیری و جنگاوری به کار رفته است (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل «عنتره»؛ شمیسا ۱۳۷۸: ۴۱۴). اشاره جواد اصفهانی نشان می‌دهد که روایات این پهلوان عرب در محافل نقالی ایران عصر قاجار — و شاید پیش از آن نیز — نقل می‌شده و مورد علاقه شنوندگان بوده است.

۱۲. دلاوری آذربایجانی که در قیامهای دهقانی علیه حکومت عثمانی در آنتولی، معروف به جنبش جلالی / جلالیان که مقارن با فرمانروایی صفویان در ایران بود، نقش و حضور نمایانی داشت؛ اما به تدریج شخصیت تاریخی او جنبه داستانی و افسانه‌ای یافته و روایات شاخ و برگ یافته گوناگونی درباره او نقل شده است؛ چنان‌که جانب داستانی وی با عنوان پهلوانی آذربایجانی معروف‌تر از وجه تاریخی اوست. برای آگاهی کامل درباره کوراوغلو / اوغلی و روایات تاریخی و داستانی مربوط به او، نک: اوزون، انور، کوراوغلو در ادبیات

آن انجمن رفته و تا نیمه شب در آنجا نشسته به شنیدن داستان مشغول شد. همین که موقع چراغ الله^{۱۳} رسیده تقال بنای نیزه بازی گذارده^{۱۴} و تتمه داستان را به فردا شب وعده داد و آن وقتی بود که عنتر در دست دشمن اسیر شده او را به زندان برده در زنجیر کرده بودند. دنیا در برابر چشم تاجر تیره و تاریک شده حالتش منقلب گردیده گرسنگی و تشنگی را فراموش کرده به خانه آمد. عیال تاجر حالت دلتنگی و پریشانی او را حمل به گرسنگی کرده با روی گشاده پیش آمده [۲الف] و خوانی از انواع اطعمه الوان در برابر وی نهاد. حاجی زاده مزبور در کمال تغییر پای خود را بلند و خوانچه را با لگد در هم شکست.

القصه با همسر نازنین مه جبین خود عربده آغاز کرده پس از لختی دشنام دادن و سقط راندن او را به قرار واقع کوفته و نیم جان کرده از خانه بیرون دوید و یکسر به منزل تقال آمد. قضا را تقال خفته بود تاجر در کمال...^{۱۵} او را بیدار کرده تغییراً گفت: نامرد بی غیرت، فلان جوان رشید مردم را به زندان برده در زیر زنجیر نگاه داشته به منزل خرابت آمدی و بی خیال در بستر استراحت خوابیدی؟ زود برخیز قصه عنتر را تمام کن که من طاقت ندارم زیاده از این او را در زندان بگذارم نه خوابم می برد و نه غذا می توانم خورد.

شخص تقال که در این دل شب چراغ الله^{۱۶} مشعل الرحمان شده بود بنای ناز

ملل، ترجمه داریوش عاشوری، تبریز، ندای شمس، ۱۳۸۸ش؛ رئیس‌نیا، رحیم، کوراوغلو در افسانه و تاریخ، تهران، دنیا، ۱۳۷۷ش.

۱۳. درباره این ترکیب در توضیحات و تحلیلهای مربوط به متن رساله در ادامه مقاله بحث خواهد شد.

۱۴. «نیزه‌باز» و «نیزه‌بازی» کنایه از پول ستاندن از مردم به رندی و ترفند یا اصرار و خواهش است. نک: انوری ۱۳۸۳: ذیل ماده؛ دهخدا ۱۳۷۷: ذیل ماده).

۱۵. ناخوانا برای نگارنده.

۱۶. درآمد حاصل از تقالی او رونق گرفته بود و موقعیتی فراهم شده بود که پول بیشتری عاید او شود.

خرکی و تعمّزات شتری^{۱۷} را گذارده. تاجر گفت: آسوده باش و افاده مکن. هرچه در یک شب از همه مردم می‌گیری از من تنها بگیر و قصه را [ب۲] تمام کن. عنتر بیچاره را از حبس بیرون آر که بیش از این مرا طاقت نیست. نقّال هم این مسأله را فوز عظیم داشته قصه را به اتمام رسانید. تاجرزاده مشتکی زر در دامن وی ریخته برخاست و گفت: خدا تو را آسوده کند مرا آسوده نمودی. آنگاه تاجر به خانه رفته از حرم محترم معذرت خواست دست و روی او را بوسه‌ای چند داد گفت: خانم جان مرا ببخشید آن وقت که به شما تغییر کردم هوش و حواسم پیش عنتر بیچاره جوان بود که نامردها او را حبس کرده بودند حالا بحمدالله عنتر از حبس بیرون آمد و اینک من آسوده شدم با شما هم صلح می‌کنم و این خصلت، موافق شریعت غرّای احمدی صلوات الله و سلامه علیه^{۱۸} و ایمان^{۱۹} و عملی بسیار مذموم و ناپسند است و این نمونه مردم را جز دروغ حرفتی نیست. شبهه...^{۲۰} که دروغگو دشمن خداوند جبّار جلّت عظمته و خاندان اطهار است نعوذ بالله من غضب الجبّار. وای بر کسانی که کذب را شعار بلکه کسب و کار و معاش و مرار^{۲۱} خود را دروغگویی قرار داده‌اند [الف۳] اشخاصی را مدح می‌کنند که آنها را نمی‌شناسند و کسانی را نام می‌برند که ابداً در دنیا وجود نداشته‌اند.

در ترجمه حال حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی صاحب شاهنامه نوشته‌اند: چون از دنیا برفت با آن همه بزرگی و جلالت قدر که وی را بود شیخ بزرگوار زمانه شیخ ابوالقاسم کرگانی که مقتدای زمان بود به نماز جنازه او حاضر نگشت

۱۷. ناز خرکی: ناز و کرشمه نابجا و بی‌مورد (نک: پرجمی ۱۳۸۸: ۵۱۰). تعمّزات شتری: ناز و ادای ناشیرین. مصدر «تعمّز» به معنای «غمزه کردن» در فرهنگهای معتبر عربی و فارسی نیست.

۱۸. پس از آن فعل «نیست» به قرینه معنایی حذف شده است.

۱۹. کاملاً خوانا نیست و به احتمال «ایمان» خوانده می‌شود. در این صورت فعل «نیست» پس از آن به قرینه معنوی حذف شده است.

۲۰. برای نگارنده ناخواناست.

۲۱. رنج کشیدن (در کار و کسب).

و گفت: فردوسی مردی عالم و زاهد بود ترک سیرت خود کرده عمر خود را به افسانه‌سرایی صرف نمود بر چنین کسی نماز نباید کرد. چون شب درآمد شیخ مذکور بهشت را در خواب دیده قصری با عظمت در نظرش پدید آمد بدان جا در شده سریری از یاقوت دید گفت سریر از آن کیست؟ گفتند از آن فردوسی. در حال دید حکیم فردوسی پیدا شد جامه سبز پوشیده و تاج زمرد بر سر. پرسید که ای فردوسی این جاه و حرمت از کجا آورده‌ای؟ گفت از دو سه بیتی که در توحید ذات خداوند یگانه جلّ شانه العزیز گفته بودم این است [۳ب]

ستایش کنم ایزد پاک را که دانا و گویا کند خاک را
به موری دهد مالش نره‌شیر کند پشه بر پیل جنگی دلیر
جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه‌ای هرچه هستی تویی
و جز این چند بیت، از سرودن باقی آن ابیات که سراپا افسانه و هذیان است پشیمانم. چون شیخ قدّس سره...^{۲۲} از خواب بیدار شد بر تربت حکیم فردوسی رفته نماز گزارد و خواب خود را بر مردم بیان نمود. جایی که حکیم فردوسی را برای بستن کتاب شاهنامه که راستی تالی اعجاز است بزرگان دین و دانش بر جنازه‌اش نماز نخوانند و روح مکرمش پس از مردن از سرودن این اظهار ندامت فرماید ناقلان و افسانه‌سرایان گزافه‌گوی را خاتمه‌حال چگونه خواهد بود؟

پیغمبر خاتم — صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم — فرمود: خدای تعالی جماعتی از بنی اسرائیل را [۴الف] به سبب افسانه‌سرایی و قصه‌گویی هلاک فرمود و ارباب سیر و تواریخ متفقاً گفته‌اند که در زمان پیغمبر (ص) نقالی و افسانه‌سرایی ممنوع شد و تا بعد از شهادت امیرالمومنین — علی‌علیه‌السلام — احدی در ممالک اسلامیّه به این کار نپرداخت تا در زمان معاویه این امر شیوع یافت و نقّالان آزاد شده بنای دروغ‌گویی و معرکه‌گیری را گذاشتند و دنباله این کار تا کنون در

۲۲. ناخواناست. شاید السّامی (بلند مرتبه، والا).

ممالک محروسه اسلامی و غیرها باقی مانده است و می‌توان گفت این جماعت یادگار حضرت^{۲۳} معاویه بن ابی‌سفیان هستند و هر که ایشان را ببیند و سخنان ایشان را بشنود از روزگار معاویه به یاد آرد.

عبدالله بن مبارک^{۲۴} گوید: از مرشد و استاد خود پرسیدم که مراد از ناس کیست؟ فرمود علما و گفتم اشراف کیانند؟ گفت پرهیزکاران. عرض کردم مقصود از ملوک کیست؟ فرمود زاهدان. سؤال کردم غوغا یعنی چه؟ جواب داد: یعنی افسانه‌سرایان و تقالان که به سخنان یاوه و دروغ کیسه مردم را تهی کنند. گفتم سفها کیستند؟ فرمود ظالمان و ستمکاران [۴ب]. قیس بن جبیر نهلی^{۲۵} گوید: صدای شیطان به عقیده من نمونه‌ای از بانگ هیاهوی تقالان است. شیخ طبرسی — قدس سره العزیز — در شأن نزول آیه شریفه «و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم و یتخذها هزوا» که در آغاز سوره مبارکه لقمان است، چنین روایت کرده است که آیت مزبور درباره نضر^{۲۶} بن الحارث بن علقه بن کلد بن عبدالله بن قصی بن کلاب که مردی از قریش بود نازل شد و سبب آن بود که وی بارها برای تجارت به روم و عجم رفته کتب بسیاری از آثار و تواریخ آن سامان به دست آورده بود بعد از نزول قرآن مردم را به انجمن خود دعوت کرده و می‌گفت اگر محمد (ص) برای شما قصه عاد و ثمود می‌خواند من داستان رستم و اسفندیار بیان خواهم کرد و بر این هنجار مسلمانان را از قرائت قرآن باز داشته به شنیدن افسانه‌های دروغ مشغول همی‌کرد.^{۲۷}

۲۳. کذا.

۲۴. از محدثان اهل مرو (۱۱۸-۱۸۱ق) که غالباً به قصد حج، شنیدن حدیث، جهاد و بازرگانی در سفر بود.

۲۵. درباره این شخص، نگارنده در حدود بررسیهای خویش هیچ اطلاعی نیافت.

۲۶. در متن رساله در اینجا و برگ ۵ب «نصر» نوشته شده ولی وجه درست «نضر» است.

۲۷. درباره موضوع نضر بن حارث و داستان رستم و اسفندیار که در حیره — و نه چنان که جواد اصفهانی نوشته، روم و عجم — آموخته بود و در مکه باز می‌گفت، نک: امیدسالار ۱۳۸۹: ۱۸۰-۱۹۴.

این بود که رسول خدا (ص) [۵الف] از این کار نهی فرمود و از صحابه آنان که در جاهلیت افسانه‌سرا بودند بعد از اسلام به روایت اخبار و نقل احادیث پرداختند. شارح ابیات حماسه^{۲۸} ابو زکریا یحیی بن علی الخطیب التبریزی نام و نسب آن مرد را بر این ترتیب گوید که هو نضر بن الحارث بن علقمه بن هاشم بن عبدمناف و گوید وی از نقالان قریش بود و به قرآن استهزا می‌کرد و افسانه‌های روم و عجم را در برابر کلام خدای تعالی به مردم فرو می‌خواند. رسول خدا (ص) با آن همه عفو و رحمت او را صبراً به قتل رسانید و کشتن با صبر چنان است که کسی را محکم ببندند و او را تیرباران کنند. باری چون نضر کشته شد دخترش که قتیلہ نام داشت به خدمت پیغمبر (ص) شتافته قصیده‌ای در مرثیه پدر و مدیح آن حضرت انشا نمود که اشک از دیده مبارک رحمه للعالمین جاری گشت. پس از نوازش وی را فرمود که اگر پیش از کشتن وی آمده بودی البته او را به تو می‌بخشیدم و از آن روز پیغمبر خدا (ص) فرمود که دیگر مردم قریش را به صبر نکشند [۵ب].

و هكذا مرشد نقال مسمی به میرزا احمد شیرازی ولد مرحوم درویش عبدالوهاب ساکن بیضا^{۲۹} که به نیت زیارت از آن صفحات حرکت کرده ارض

۲۸. منظور کتاب *الحماسه ابوتمام طایی* (وفات: ۲۳۱ق) است که در آن در ده باب بیش از چهارهزار بیت از قصاید و ابیات شاعران عرب جاهلی و عصر اسلامی را برگزیده و ذیل موضوعات/عناوین حماسه، مرثیه، ادب، نسیب، هجاء، مدیح و اضیاف، صفات، سیر و نعاس، ملح و مذمت زنان آورده است. ظاهراً اطلاق نام «حماسه» بر این مجموعه به دلیل طولانی‌تر بودن باب نخست کتاب یا اهمیت اشعار رزمی در میان اعراب بوده است. خطیب تبریزی که در متن رساله از او نام رفته سه شرح بر این مجموعه نوشته است (نک: مصاحب ۱۳۸۷: ۸۴۶/۱ و ۹۰۶؛ قربانی‌زرین ۱۳۸۹: ۸۶-۸۹).

۲۹. در اصل نسخه «ایضاً» است، ولی نگارنده چنین نامی را در منابع جغرافیایی نیافت و از همین روی آن را به «بیضا» تصحیح قیاسی کرد که نام چند ناحیه است و معروف‌ترین آنها در استان فارس است که به احتمال قریب به یقین در اینجا نیز منظور همین منطقه است و با صفت «شیرازی» میرزا احمد نقال هم مناسبت دارد.

اقدس مشرف بود مدتی را بدین منوال گذرانده انقلاب حال یافته طرح نقالی ریخته صحبت طراری و جعالی را پیش کشید نقشه شعبده‌بازی و نیرنگ دروغ‌پردازی را بر لوحه ضمیر خود نگاشته شاید بدین رنگ‌ریزی بهانه بنا می‌زد و وسیله انگیزد که روز روشن مردمان بی‌بضاعت با کُلفت^{۳۰} را تباه و کیسه آنها را از پول سفید و سیاه خالی نماید تا چند روزی که در بعضی از قهوه‌خانه‌های خراسان مشغول صحبت شده همین قدر که بر عبارات دروغ محض و جعل صرف او واقف و مستحضر شدند مردم خراسان با یکدیگر از اطوار و حرکات او پیوسته سخن همی رانده تعاقب کرده او را متفری^{۳۱} و متواری داشتند از آنجا به عنوان فرار رو به طرف سبزوار آمد ابتدای شهر جمادی‌الآخره مطابق سنه ۱۳۱۹ به ورود پیموده اقدام شریفش [الف] نعمت معکوس بر اهالی سبزوار افزوده از ساعت ورود تمام جوانان و لوطی‌صفتان صاحب سفره با غیرت و حمیت از اینکه به حالت مشارالیه بلدیت نداشته به واقع معرفت در حق او نیافته شناسایی نداشتند جمیعاً را به تدبیرات زبان‌بازی و نیرنگ‌سازی فریفته خود نموده بعضی را به افسانه‌خوانی و برخی را به ترانه‌گویی همدم و همراه خود ساخته به هر وسیله از وسایل در مقام رندی و طراری همه روزه مثل استاد دلاک، کیسه خشن سقّطی به دست گرفته در نهایت پرویی کیسه و جیب درهم و دینار جوانان را از سیم خام تهی و از آفت چرک چنانش منقا و مصفا می‌نمود که بیچاره را در موقع حرکت حیرت می‌افزود به درجه‌ای که هنگام رفتن از قهوه‌خانه پول همان چایی که با رفیقان و همراهان صرف شده موجود نداشت تا عاقبت کارش به قرض و اضطرار می‌انجامید.

این بود حال او تا مدتی بدین قرار گذشته مدبرانش تکلیف بر معرکه‌بندی و صحبت [ب] کردند طوعاً و رغبه انجام کار را قرار بر این دادند که موخداً در

۳۰. رنج و تکلف.

۳۱. جدا، بریده شده. قرائت این واژه به حدس و احتمال است.

قهوه‌خانه شخص مخصوصی که با صاحب آن قهوه‌خانه دعوی مودت می‌نمودی و لاف یک‌جهتی می‌زدی بناءً علیه دست دوستی داده و پاسخ سوگند یاد نموده تا مادامی که در سبزواری توقف نموده بلکه مادام‌الحیات رشته مودت و معاهدت نگسلد تا زمان توقف سبزواری جز در این قهوه‌خانه ابدأً در جایی دیگر صحبت نکرده از هیچ مقوله سخن نراند و اسباب صحبت و معرکه‌بندی فراهم ننماید. مطابق این سوگند زیاده از چهار روز طول نکشیده که تقلب ورزیده یک نفر از پسران امرد خوش‌منظر وجیه را به وعده‌های فراوان و نویده‌های چنین و چنان دریافته هر صبح و مسا به بشارت قهوه‌خانه می‌دهم و اسباب می‌بخشم حیران و چند روزی آن بیچاره را به قرار معروض فریفته و سرگردان تا صورت پرستی و عشق‌بازی کامل حاصل کرده در اثنای سرگردانی، آن فلک‌زده را از کار و اشتغال مدامی خود غافل نموده [۷الف] بعد از جلب منافع کلی تقال‌باشی از قهوه‌خانه مزبور که به جرّاری و طرّاری با صاحب دکان طرح مودت و موافقت کرده و سوگند خورده دایم‌الاقوات در این قهوه‌خانه به سر برده برای تقالی به اصطلاحی قدم خود را بیرون نگذارم. با آنکه همه‌روزه هر روزی کمتر از دو تومان و پنج‌هزار و سه تومان عاید او نشده بالعکس نتیجه و فواید او را چنین ثمر بارور شده یا از سوگندی که در مراتب دوستی به میان آورده به کلی محو خواطر نموده و فراموش کرده است زیرا که این مبلغ معروض که از این قهوه‌خانه عاید شده کفاف مخارج او را نمی‌داده است به طریقی که نه‌عاملان^{۳۲} یعنی دیو [...] در پیش رو مواجهه قسمی صحبت می‌کرد که قلوب همگان و مستمعان را از زبان‌بازی به حیطة تصرف می‌آورد و مردمان ساده‌دل را از گفتارهای بی‌مغز بی‌اصل خود جذب می‌کرد و در غیاب ایضاً طرزی صحبت می‌نمود تا جاکشی خود را بر عموم سکنه واضح و مدلل داشت. مطلب در سر جای خود بماند. در جنب قهوه‌خانه موصوف دو قهوه‌خانه دیگر بود در وقت فراغت از نقل

[۷ب] به بهانه صرف نهار^{۳۳} داخل آن قهوه‌خانه می‌شد چند روزی دیگر که فاصله یافت راه و رفت کرده در صورتی که چند نفر از قهوه‌نشینان و جوانان غیور مغرور جلوس دارند حرفهای ناهنجار بسیار که ابدأ مناسبت نداشت و تمام خبرهای دروغ از این به آن نقل می‌کرد تا اسباب مفاسد فیما بین آنها فراهم می‌نمود عملاً قریب کار به قداره‌کشی و شش‌لول‌اندازی^{۳۴} منتهی شود لابد یک نفر عاقل‌تر بود سکوت می‌کرد یا اصلاح کار آن یک طرف را واسطه می‌شد که قطع معارض و ختم مفاسد شود.

الحاصل سه چهار روزی که گذشت چون یک قهوه‌خانه که دو تومان الی سه تومان عاید می‌شد کفایت حال مشارالیه را نمی‌داد قهوه‌خانه دیگر را هم برای تقالی کردن و اضافه دخل و مخارج شبانروزی خود یافت نمود تا اینکه توسط یک نفر از اجزاء محترم حکومت که او را طرفدار و مقوم کار خود قرار داده قهوه‌خانه دیگر را هم ذخیره خواطر نمود که همه‌روزه به سه وقت در سه جا نقل بگوید شاید فوایدی زیاد برای خود حاصل نماید بعون الله و قوته [الف] تمام خالی از مداخله^{۳۵} شد و ثمره نبخشید جز اینکه زحمت خود را زیاد کرده همه وقت که در یک جا صحبت می‌کرد و کمتر از دو سه تومان عاید او نمی‌شد بعد که به دست خود ترتیب زحمت نموده در سه محفل نقل می‌گفت یک تومان هم دخل او نبود.

و شیرین‌تر از تمام این گفتگوها مطلبی به نظر رسیده مثلی است در خراسان مشهور می‌گویند موش به سوراخ نمی‌رفت علاقه^{۳۶} به دنباله‌اش زیاد کردند یا جاروب به دمش بستند. علاوه بر مراتب معروض هم خود را مصروف بر بچه با [...] نموده از اهل عراقات جوانی به قد دو مساوی خود، سناً چون ابتدای

۳۳. کذا.

۳۴. ششلول: تپانچه کوچک که شش گلوله در آن جای می‌گیرد.

۳۵. به معنای دخل (درآمد) داشتن به کار رفته اما به این معنا در فرهنگهای فارسی نیامده است.

۳۶. آویزه.

صغارت و اول طفولیت او بود دو چهل و پنج سال از عمر شریفش رفته.^{۳۷} بین بنده و یک نفر دیگر از رفقا طرح بحث و جدال شده خاتمه هر مسأله را مصدق یار اتقی^{۳۸} که قاطع باشد واجب بود علی هذا بیطار^{۳۹} حاضر نموده گفت راستی خواسته باشی دو نود مسنن هم آمده بازدید کرده^{۴۰} گفت این همه از انسان که دندان دیده‌ام [۸ب] به این میزان ندیده‌ام زیرا که یا علیقرسان^{۴۱} و صاحب این حیوان، نادان است یا خود او از صفت آدمیت خارج و برهان آن این است که در صورت دو نود سالگی هرگز تمیز داده نمی‌شود. از نود اول که بگذرد چیزی مفهوم نیست الا حماقت نگه‌دارنده.

علی ای حال از تعلق خواطر نقال باشی به چنین طفلک اقصی درجه کمال است می‌بایست هر شبهه پدروار تنگ آغوش این مادر مهربان باشد هرچه ذخیره شبانروزی او بود یا جوانان ولایت سبزوار از روی غیرت و حمیت طرفداری و رعایت می‌کردند به دخل یک ساعت نیمه‌شب او می‌رفت و آداب روش و رفتار و طریقه [...] و اطوار نیمه شب او با انیس جلیس و حبیب ازیرا^{۴۲} حریص این بود که مثل [...] [۹ الف] [...] ناهمی و بی‌شرمی این شخص جاهل طبع بی-کمال میرزا احمد نقال را تصور فرمایید که به چه درجه از حد و حصر خارج است. آخر از روی مروّت و انصاف درست به دقت برسید که چرا باید انسان از

۳۷. اشاره طنزآمیز نویسنده به پیرسالی کسی است که نقال با او نرد عشق می‌باخته.

۳۸. دوست تصدیق کننده و راستگو. با کسره «مصدق» هم می‌توان خواند: تصدیق کننده یار پرهیزگار و راستگو.

۳۹. اصل ضبط نسخه «بیتال» است که در نگارنده در فرهنگها نیافت و آن را به «بیطار» در معنای عام «پزشک» تصحیح قیاسی کرد.

۴۰. مسنن: دندان پزشک. معنای جمله: صد و هشتاد دندانپزشک هم آمدند و او را دیدند.

۴۱. علیق: خوراک ستوران. علیقرسان: خوراک دهنده به چهارپایان.

۴۲. ضبط عین نسخه است و اگر سهو در نگارش «ازیرا» نباشد ظاهراً به همان معنی «زیرا» به کار رفته است.

۴۳. چند جمله بنابر ملاحظات اخلاقی حذف شد.

ارتکاب این گونه اعمال شنیع و افعال قبیح منجر نشود و چرا باید ترک این معصیت نکرده فطرتاً به این کارها طالب و شایق باشند و از برای آنها تنبّه حاصل نشود و صیغه توبه و کلمه استغفار بر زبان جاری نکنند؟ و بسیاری از مردمان هستند بعد از آنکه بر بدکاری خود آگاه شدند نادم و پشیمان می‌شوند دیگر اقدام در آن کار نخواهند کرد بلکه ندامت و افسوس مر ایشان را دست خواهد داد و دیگر به عقب آن کار نخواهد رفت و حیرت است که قرب پنجاه سال از عمر نحس نجس چنینش رفته نقّال‌باشی را تآلم نفرزاید و انیس نامأنوسش [۹ب] که سنّ او دو نود سال بازدید شده از دین و رسم و آیین به این اندازه جهالت و نادانی دوچارش شده نکند آنچه باید نکرد و همراهی نداشته باشد بدانچه نقّال‌باشی رضایت دارد. آیا عاقبت کار اینها چه خواهد بود؟ استغفرالله من الذنب العظيم. ابدأ خیال صواب و راه عقاب در متخیله این دو نفر که قلوب آنها مزاج به فرمانبری خداوند قهار — جلّت عظمته — نگرفته همانا جز نافرمانی راهی نیموده و جز به خیال باطل نفرسوده‌اند. مولانا شیخ سعدی — علیه الرحمه — فرماید:

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج‌روزه دریابی
می‌توان یک عمر را به بطالت و جهالت سراسر صرف این بی غیرت نادان و
وساوس شیطان علیه الهاویه و النیران نمود. آیا سزاوار است که جاده مستقیمه را
انسان به خیالات واهیه این و آن و بعضی مفسد نفسانی که در برخی از قلوب
مردمان پیدا می‌شود واگذارد و خود را به مهلکه [۱۰الف] گرفتار و راه شریعت
غراً که محمدبن عبدالله حضرت خاتم‌الانبیاء — صلوات‌الله و سلامه علیه — از
روی تحقیقات و تجربه بلا غلّ و غش راهنمایی فرموده کلام‌الله مجید را قرائت
و تلاوت رضایت ندارند اخبار صحیحه که از قول ائمه بلاخلاف تصریح شده و
مواعظ از روی احادیث را گوش نداده رفتار نمی‌کنند سفاهت را شعار خود
کردن و شاهراه را نگرفته در بیابان بی سر و پایان با حالت یأس هم عنان ظلمت
شده راه به جایی نبرند. و له:

بسا ابله که او خورشید تابان
به نور شمع جوید در بیابان^{۴۴}
چنین شخصی به ناهمی مانده بهتر و هرچه در نادانی شتابد اولی تر است^{۴۵} و هکذا
در مدیحه شخص متعین معروف و هو میرزا احمد نقال شیرازی الملقب به مرشد از
لفظ این مخلص حقیقی جواد اصفهانی انشاد شده در هر موقع که مورد خبط و نقص
وارد آید از ارباب کمال و معرفت استدعای عفو و اغماض خواهد بود.
بود یک دانشوری ز اهل فرار
کاز خراسان آمدی او سبزوار [۱۰ب]
فطرت بی‌غیرتش دیو [...] بود
هم خود و آبا و اجداد کبار
ای مسلمانان فغان از دست او
دوبه‌هم زن هم لعین و نابکار
دادها زان مرشد [...] پرست
زآنکه بدگفتی به مردم صد هزار
جمله اطوارش به مکر و حيله بود
خلق در اطرافش از یمن و یسار
هرچه می‌گفتی دروغ و چاب^{۴۶} بود
مرشدان را کرده بی‌وقر و وقار
صحبت دانش چنین کس را کجا
آنکه بی‌غیرت بُدی در روزگار
کی به کار او بیاید ننگ و عار
آنکه خود از مردمان دینار خواست
دائماً گفتی که ناقص ناقص است
زبان که خود ناقص بُد و بی‌اعتبار
این ز حق بیگانه را خوب است اندر راه دین
تا که جمع مسلمین سازند آونگش به دار [۱۱الف]
در نشستن روی کرسی دق و دق^{۴۷}
می‌نمودی همچو خرسی در میان کوهسار

۴۴. این بیت با ضبط «زهی نادان» به جای «بسا ابله» در آغاز مصراع، از گلشن راز است.

نک: شبستری، گلشن راز، ص ۹.

۴۵. در نسخه به صورت بیت شعر نوشته شده اما فقط مصراع نخست آن موزون است و پاره دوم منثور است.

۴۶. کوتاه شده «چابلوس» است.

۴۷. اشاره است به سنت کرسی‌نشینی نقالان در میان قهوه‌خانه به هنگام داستان‌گزارى.

آدمش از ناقصان مُلک ری^{۴۸} هرکه صد دینار دادش متصل در خشم شد
 آنکه قنّش چون مناره وی بودی چو غار حرفهای تلخ گفت او برملا و آشکار
 در کف هر کس که دیدی دوهزاری سفید از کفش رفتی به یک دفعه زمام اختیار
 صحبتش بود از کیان و لیک وردش [...] زان که بودی چشم او در راه ایشان انتظار
 روز را عزم بیابان مرشد و آن آدمش از قضا بیرون برفتندی به عنوان شکار
^{۴۹} [.....]

بهر او زین گونه صحبتها جواد می نویسد تا بماند یادگار
 هرچند این بنده حقیر معترف به تقصیر و سایر رفقای باهوش و تدبیر او را از این
 حرکات نامشروع ممنوع داشت به گوش نصیحت نبوش قبول نکرده و صبح امروز
 که حرف نصیحت به میان می آمد تا چهار ساعت زیاده اثر نمی بخشید و وقت
 غروب که هنگام فراغت از کار او بود برای شب داستان از سر می گرفت که در
 مسأله [...] بازی به هیچ وجه من الوجوه عرایض امثال و اقراں مؤثر نبود و علاوه، در
 وقت اول داستان و طرح صحبت بعد از نیرنگ بازی و طراری و شعبده انگیزی،
 ابتدای تقالی او دائماً دو ساعت به غروب بود تغییر ممکن نبود و دو ساعت به غروب
 هم اکثر نماز ظهر و عصر را نخوانده همین که برای نماز فریضه و قضای حاجت
 بیچاره از قهوه خانه تا می خواست حرکت نماید [۱۲ الف] زبان به بدگویی و دهان به
 رجز خوانی می گشود به واسطه رذل طبیعتی و بدگویی و بدکاری او که جبلی ذات و
 فطرت او بود و هر قدر که ذی مُدرک مردمان و صاحب تکلیف جوانان از نفایس
 افکار و عرایس ابکار او را از نصایح آراسته و پیراسته و منهیات که در فطرت ازلی
 او مخمّر بود دلالت و به ابواب نجاح و فلاح مواعظ و بعضی تنبّهات نصیحت
 می کردند ابداً مؤثر نیفتاده قبول نمی داشت همچنان که فرماید:

۴۸. منظور کسی است که مرشد نقال با او عشق بازی می کرده.

۴۹. سه بیت برای رعایت ادب قلم حذف شد.

بر سیه‌دل چه سود خواندن و عظمی نرود میخ آهنین بر سنگ
بعد از اثر نبخشیدن برای اینکه شاید از این کار شنیع دست بردار شود یا اسباب تنبّه
دیگران فراهم شود دیگر قلوب خواننده و مطالعه کننده و مستمعین منزجر شود اقدام
نموده مخصوصاً چند قطعه هجویات در شأن او و افعال او منطبع گردید [...] [۱۴الف]^{۵۰}
در موقع حرکت میرزا احمد تقال شیرازی و کم نمودن تشریف کثیف او از
سبزوار و مراقبت چند نفر جاهل از عقب او را اظهار داشت... [۱۵الف].^{۵۱}

۱. در عربی ضرب‌المثلی چنین هست: «القاصُّ لا يُحبُّ القاصَّ». در بعضی متون
تاریخی و ادبی هم گزارشهایی وجود دارد که در آن از اختلاف میان تقالان و
قصه‌گویان و انتقادهای آنها بر یکدیگر سخن رفته است. برای نمونه میر
محمدتقی جعفری حسینی، اهل احمدآباد گجرات هند و مؤلف مجموعه داستان
مفصل بوستان خیال، خود به اختلافش با یکی از داستانگویان یکی از
قهوه‌خانه‌های شاه‌جهان‌آباد هند در سده دوازدهم اشاره و نقدها و گفتگوهای
فیمابین را نقل کرده است (برای مطالب این متن، نک: محبوب ۱۳۸۲ج:
۱/۶۳۱-۶۳۴). درباره این گونه اختلافات و معارضات باز می‌توان شواهدی
یافت؛ اما آنچه در رساله جواد اصفهانی متفاوت و تازه است اینست که در اینجا
نقد و نکوهش میان دو تقال و به اصطلاح دوسویه و ناشی از رقابتها و
حسادتهای شغلی نیست، بلکه نویسنده رساله در مقام منتقد و مخالف تقالی به
نقد و ردّ این فن^{۵۲} و ذمّ یکی از تقالان پرداخته و رساله کوتاه جداگانه‌ای در این

۵۰. مسطی در ده بند که در هجو تقال است از انتهای برگ ۱۲ تا پایان ۱۴الف حذف شد.
۵۱. قصیده یازده‌بیتی و یک رباعی در هجو تقال برای حفظ حرمت کلام از برگ ۱۴ب تا
۱۵الف حذف شد. از برگ ۱۶الف هم رساله «کشف القنبل» آغاز می‌شود.
۵۲. همچنان که از متن رساله نیز معلوم می‌شود، مراد جواد اصفهانی از «تقالی» صرفاً مفهوم
اصطلاحی آن یعنی نقل داستانهای ملی-پهلوانی ایران نیست؛ بلکه به معنای عام آن (هر

باب نوشته است که شاید هم از این رو در نوع خود کم‌نظیر و توجه‌برانگیز باشد و هم از این جهت که در یکی از ادوار رواج پراقبال نقالی — یعنی عصر قاجاری — تلقی دیگرسان و مخالفی را با آن نشان می‌دهد.

طبق این رساله جواد اصفهانی به چند دلیل و دستاویز، مخالف و منتقد نقالی است: یک. بیهوده‌گذرانی و بطالت کسانی که پای معرکه‌گیری نقالان می‌نشینند. دو. تأثیر منفی نقل بر افراد، چنان‌که گاهی به سبب شدت علاقه به داستان و بیتابی برای شنیدن دنباله آن دچار پریشانحالی می‌شدند و در زندگی آنها خلل وارد می‌شده است؛ مانند بازرگانی که بر سر این موضوع با همسر خود بدرفتاری می‌کند. سه. دروغ بودن داستانهای نقالان. چهار. استناد به احادیث و اخبار دینی دربارهٔ هلاک شدن داستانگویان بنی اسرائیل، ممنوع شدن قصه‌گویی در زمان پیامبر اسلام (ص) و نزول آیه، رواج دیگر بار این کار پس از شهادت امام علی(ع). جواد اصفهانی داستانگزاران را یادگار معاویه بن ابی سفیان می‌داند و به نقل از قیس بن جبیر، صدای شیطان را نمونه‌ای از بانگ نقالان به شمار می‌آورد.

مخالفت با نقالی از منظر دینی و مذهبی به پیش از زمان جواد اصفهانی می‌رسد و در دورهٔ صفویه هم برخی از علمای عصر بر اساس روایات و اخبار منقول از ائمه در ردّ و انکار قصه‌خوانان (در این باره، نک: جعفریان ۱۳۷۸: ۹۵-۱۰۲) به معارضه با داستانگزاری برخاسته و حتی احتمال حرام بودن آن را مطرح کرده‌اند. مثلاً علامه مجلسی می‌نویسد: «باید دانست که از جمله چیزهایی که مذموم است بلکه دغدغهٔ حرمت در آن می‌شود نقل دروغ است؛ مانند قصهٔ حمزه و سایر قصه‌های دروغ [...] بلکه قصه‌های راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر از آن قصه‌های مجوس و کفار و، بعضی از علما گفته‌اند که حرام است چنان‌که در بعضی از کتب امامیه مسطور است» (نک: همان: ۱۴۶).

گونه داستانگزاری و معرکه‌آرایی) نظر داشته است اعم از بازگویی روایات پهلوانی ایرانی (دلاوریهای رستم)، عربی (مثلاً عنتره بن شداد) یا روایت کوراوغلو (یل آذربایجانی).

سید نعمت‌الله جزایری هم قهوه‌خانه‌ها را که مکان نقل داستانهاست «مدارس شیطان» نامیده است (نک: همان: ۱۴۸-۱۴۹). احتمالاً سابقه و منشأ بخشی از این تلقی درباره تقالی به رفتار بازرگانی مکی به نام نضربن حارث برمی‌گردد که پس از سخنرانی و وعظ پیامبر اسلام (ص) در میان مکیان، داستانهای پهلوانی ایران — به‌ویژه رستم و اسفندیار را — که در حیره آموخته بود، برای مردم نقل می‌کرد تا بدین‌وسیله مانعی در راه گسترش اسلام ایجاد کند. بعضی از مفسران شأن نزول آیه ششم سوره لقمان را — که مورد اشاره جواد اصفهانی هم بوده — کار دشمنانه نضربن حارث و ترکیب «لهو الحدیث» را در آن مربوط به روایاتی که او می‌گفت دانسته‌اند (نک: امیدسالار ۱۳۸۹: ۱۸۰-۱۹۴) آزدگی از شخصیت و اعمال ناشایست یکی از نقالان زمان و محتملاً تعمیم نگرش ناشی از آن به همه داستان‌گویان و کلیت فن تقالی.

این نکته را هم باید خاطر نشان کرد که مخالفت با داستان‌گزاران به دلایلی مانند گرافه‌گویی آنها، گمراه کردن مردم و منفعت‌طلبی — که در رساله جواد اصفهانی هم دیده می‌شود — از دیرباز در تاریخ و فرهنگ اسلام سابقه دارد و کسان دیگری نیز به مستمسک این گونه علل، قصه و قصه‌گویی را نکوهیده و ناپسند دانسته‌اند (برای دیدن بعضی نمونه‌ها، نک: ابن جوزی، *التصاوص*، ص ۳۰-۳۵ مقدمه).

۲. برخلاف شاعران و نویسندگان رسمی، نام و نشان شمار بسیار اندکی از نقالان گذشته در منابع مختلف ثبت شده است. از فواید رساله نقد تقالی این است که نام یکی از نقالان دوره مظفرالدین شاه قاجار در آن آمده است: میرزا احمد شیرازی پسر درویش عبدالوهاب از بیضای فارس که در خراسان (مشهد و سبزوار) داستان‌گزار می‌کرده و در آغاز ماه جمادی‌الآخر سال ۱۳۱۹ق که حدود پنجاه سال داشته، برای تقالی به سبزوار آمده و پس از مدتی معرکه‌آرایی، از این شهر رفته است. در عهد قاجار تقال معروف دربار فتحعلی شاه میرزا احمد تقیب شیرازی نام داشت که اسم و انتساب او مشابه تقال مذکور در رساله جواد اصفهانی است، ولی این دو نفر یکی نیستند. نخست به دلیل فاصله زمانی زندگی آنها و دیگر اینکه پدر

داستانگوی فتحعلی شاه، حاجی محمدحسن نام داشته است (نک: عاشورپور ۱۳۸۹: ۲۵۱/۴) و پدر میرزا احمد شیرازی مورد بحث، درویش عبدالوهاب.

۳. جواد اصفهانی نوشته است که نقالی در زمان پیامبر اسلام (ص) ممنوع شد و «تا بعد از شهادت امیرالمومنین علی — علیه السلام — احدی در ممالک اسلامیّه به این کار پرداخت تا در زمان معاویه این امر شیوع یافت و نقالان آزاد شده بنای دروغگویی و معرکه‌گیری را گذاشتند» (گ ۴ب). احتمالاً اشاره او به رواج داستان‌گزاری در عصر معاویه مبتنی بر دو نکته در منابع پیشین است: یکی اینکه ظاهراً معاویه نخستین خلیفه‌ای بود که قصه‌گویی را در کاخ خویش در دمشق رونق داد و به گفتار داستانگویان گوش سپرد (نک: ابن جوزی، *القصاص*، ص ۲۷ مقدمه). ثانیاً به نوشته عبدالجلیل قزوینی رازی «متعصبان بنی‌امیه» و نیز مروانیان گروهی از مخالفان امام علی (ع) را بر سر کوی و بازار گمارده بودند تا با نقل داستانهای پهلوانی ایرانی دربارهٔ یلان و شاهانی مانند رستم و سهراب و اسفندیار و کاووس و زال، به زعم خویش در ردّ و انکار دلاوریهای حضرت علی (ع) بکوشند (نک: قزوینی، *تفض*، ص ۶۷).

۴. گزارش جواد اصفهانی دربارهٔ تاجری که از سر بیتابی برای شنیدن دنبالهٔ داستان عنتره‌بن شداد با عیال خود کج‌خلقی می‌کند و نیمه‌شب به در خانهٔ نقال می‌آید و با دادن پول بسیار از او می‌خواهد قصه را تمام کند (نک: گ ۲الف-۳الف)، نمونهٔ جالبی برای تأثیر مجالس نقالی بر شنوندگان در ایام گذشته و چگونگی دل‌بستگی آنها به موضوع و اشخاص داستان است. گواه دیگر در همین رساله، واکنش شنوندگان نقل میرزا احمد شیرازی در سبزوار است که چنان با مهارت در داستان‌پردازی — که جواد اصفهانی از آن به تدبیرات زبانی، نیرنگ‌سازی و رندی و طرّاری تعبیر نموده — آنها را مجذوب سخن / داستان خویش می‌کرد که همهٔ درهم و دینار خود را به او می‌دادند و به گفتهٔ نویسنده حتی پول چایی هم که در قهوه‌خانه نوشیده بودند برای ایشان باقی نمی‌ماند (نک: گ ۶ب).

این موارد، گرچه در رسالهٔ جواد اصفهانی تعبیر منفی یافته و جزو مضرات

تقالی تلقی شده است، از منظری دیگر نشان‌دهنده میزان نفوذ این فن در میان مردم آن عصر و هنر تقال در قصه‌گویی و مجلس‌گردانی است و باید بر شواهد رونق تقالی در دوره قاجاری افزوده شود. برای این موضوع (علاقه شدید بعضی از حاضران محافل تقالی به داستان یا شخصیت‌های آن) نمونه‌های مشابه دیگری نیز از دوران گذشته و معاصر وجود دارد؛ از جمله مثلاً به نوشته طراز الاخبار فخرالزمانی، شاه اسماعیل صفوی به برخی کسان داستان امیر حمزه چنان دلبستگی داشت که گاهی با دادن خون‌ها به داستان‌گزار از او می‌خواسته است که آن کس را در روند حوادث داستان نکشد و زنده نگه دارد (نک: شفیع کدکنی ۱۳۸۰: ۳۵۶). محمد فراهانی، از هنرمندان مکتب نقاشی قهوه‌خانه‌ای هم در مصاحبه‌ای گفته است که در دوران شکوفایی تقالی کسانی بودند که «حتی اگر پدرشان هم فوت می‌کرد» برای شنیدن دنباله داستان به قهوه‌خانه می‌آمدند و اگر احیاناً موقعی به نقل نمی‌رسیدند با اصرار و التماس از دوستان و حاضران شب پیش می‌خواستند تا داستان را برای آنها باز گویند (نک: اسکندری ۱۳۸۷: ۴۰-۴۱).

معروف‌ترین و جالب‌ترین نمونه این‌گونه تأثرات عاطفی و بیتابیه در مراسم تقالی، مربوط به نقل داستان رستم و سهراب به‌ویژه مجلس / شب سهراب‌کشی است. مطابق گزارش‌های موجود، به هنگام تقالی این روایت در گذشته در لحظه اندوهبار آن شیون و فغان حاضران قهوه‌خانه برمی‌خاست و کسانی که تاب شنیدن خنجرزنی پدر بر پهلوی پسر را نداشتند، از مجلس نقل بیرون می‌شدند. این تأثیر و پیوند چنان بود که عده‌ای شب قبل از تقالی به در خانه تقال می‌رفتند و با دادن انواع پیشکشها از او می‌خواستند که سهراب را زنده نگه بدارد (نک: میرشکرای ۱۳۸۵: ۳۸۱-۳۹). در این زمینه کار حتی به تهدید داستان‌گزار یا صدور فرمان از سوی داروغه هم می‌کشید (نک: تودوا ۱۳۷۷: ۹؛ راوندی ۱۳۸۲: ۶/۶۸۸-۶۸۹). با این همه چون به هر حال در پایان داستان — هر اندازه هم که تقال آن را با افزودن شاخ و برگ و استفاده از شیوه داستان در داستان طول می‌داد — سهراب کشته می‌شد، مردم پیش از آغاز نقل بر دیوارهای قهوه‌خانه پارچه‌های سیاه

می‌آویختند و برخی لوازم سوگواری را در آنجا می‌گذاشتند (نک: هفت لشکر، مقدمه، ص بیست و هفت). در فرجام ماجرا نیز از تقال می‌خواستند که برای سهراب روضه بخواند و دعا کند (نک: بیضایی ۱۳۸۷: ۸۲-۸۳؛ میرشکرایی ۱۳۸۵: ۱/۴۰).

۵. جواد اصفهانی ضمن روایت ماجرای بازرگان و تقال — که در بند پیشین اشاره شد — نوشته است که هنگام نقل داستان عنتره بن شداد «همین که موقع چراغ الله رسید تقال بنای نیزه‌بازی گذارده و تتمه داستان را به فردا شب وعده داد و آن وقتی بود که عنتره در دست دشمن اسیر شده او را به زندان برده در زنجیر کرده بودند. دنیا در برابر چشم تاجر تیره و تاریک شده...» (گ ۲الف). در اینجا به یکی از ویژگیهای مجالس تقالی اشاره شده و آن این است که تقال داستان را در بخش هیجان‌انگیز آن ناتمام می‌گذاشت و دنباله‌اش را به مراسم / شب بعد موکول می‌کرد.^{۵۳} این تسلسل و تداوم موجب می‌شد که شنوندگان (مشتریان قهوه‌خانه) چندین شب پیاپی — که گاه ماهها بود — برای شنیدن ادامه و سرانجام قصه به پای سخن تقال بیایند.

۶. در این رساله درآمد روزانه میرزا احمد شیرازی تقال در قهوه‌خانه‌ای در سبزوار عصر قاجار «دو تومان و پنج‌هزار و سه تومان» ذکر شده (نک: گ ۷ب) که سند درخور توجهی از آن زمان است. از گزارشهای مجالس تقالی در دوره قاجار چنین برمی‌آید که درآمد (حق دوران) تقال در نقل سهراب کشی / کشان بیش از شبهای دیگر و از پنج قران تا چند تومان بود (نک: نصری اشرفی ۱۳۸۵: ۹۵). بر این اساس می‌توان گفت که تقالان در مجالس دیگر غالباً کمتر از این (پنج قران تا چند تومان) درآمد داشته‌اند. حال اگر این استنباط محتمل را با نوشته جواد اصفهانی بسنجیم، باید پذیرفت که میرزا احمد شیرازی در مقایسه با

۵۳. یاماموتو، پژوهشگر فن تقالی، کوشیده است به استناد معیارهایی آغاز و پایان روایات تقالی را در هر مجلس نود دقیقه‌ای بر روی روایت مرحوم مرشد عباس زریری اصفهانی از داستان رستم و سهراب نشان دهد. نک:

Yamamoto, Kumiko, "The Oral Background of Persian Epics" *Storytelling and Poetry*, Brill, Leiden, 2003, pp. 31-42.

همتایان خویش در آن روزگار درآمد روزانه بیشتری داشته، ولی باز این مقدار کفاف هزینه‌های او را نمی‌داده است و این شاید به سبب اشتغال او به ملاحی و مناهی و نیاز به پول بیشتر برای چنین کارهایی بوده است.

۷. در مراسم نقالی رسم بر این بود که داستانگزار در پایان مجلس در میان شنوندگان می‌گشت و هر کس به دلخواه و بنا بر امکان مالی خود پولی به او می‌داد. این چرخ زدن و دریافت پاداش / حق سخن در تعبیر نقالان «دوران زدن» نامیده می‌شد که هم در متون داستانی کهنی مانند سمک عیار شاهد دارد و هم در صورت مکتوب مجالس نقالی معاصر (نک: کاتب ارجانی، سمک عیار، ج ۱، ص ۱۰۱، ج ۵، ص ۵۳۱، ۵۳۲ و ۶۰۹؛ دوستخواه ۱۳۶۹: ۴۱۸). تعبیر دیگری که برای این کار (پول گرفتن نقال از حاضران) حداقل از دوره قاجار به بعد کاربرد یافته ترکیب «چراغ‌الله» است. این اصطلاح که شاید به دلیل رابطه آن با فن نقالی، ظاهراً جزو ترکیبات عامیانه زبان فارسی به شمار آمده (نک: جمالزاده ۱۳۸۲: ۱۹۲؛ نجفی ۱۳۸۷: ۴۱۴؛ نیز، افشاری ۱۳۸۵: ۱۴۴؛ محبوب ۱۳۸۲: ۱۲۳۰/۲). در رساله نقد نقالی دو بار به کار رفته است: نخست در عبارت «همین که موقع چراغ‌الله رسید» (گ ۲الف) به معنای «پایان داستان و زمان طلب پول برای نقال» و بار دوم در قالب کنایه «مشعل الرحمان شدن چراغ‌الله نقال» در معنی «بیشتر شدن سود حاصل از داستانگویی» در این جمله «شخص نقال که در این شب چراغ‌اللهش مشعل الرحمان شده بود» (گ ۲ب). این ترکیب در ترجمه فارسی سفرنامه یاکوب ادوارد پولاک — که در دوره قاجار نوشته شده — و شرح زندگانی من (نوشته مستوفی) هم شاهد استعمال دارد (نک: عاشورپور ۱۳۸۹: ۲۶۰؛ انوری ۱۳۸۲: ذیل چراغ‌الله).

۸. جواد اصفهانی در بخشی از رساله خود (گ ۳ب-۴الف) افسانه خودداری شیخ ابوالقاسم کرگانی از نمازگزار بر پیکر فردوسی را آورده و از آن در جهت اثبات دیدگاه خویش درباره بیهوده بودن کار نقالی و داستان‌سرایی، چنین نتیجه گرفته است که روح فردوسی نیز با آن بزرگی غیر از ابیات توحیدیه، از سرودن

دیگر بیتها و داستانهای شاهنامه «که سراپا افسانه و هذیان است» (گ ۴الف) پشیمان بوده است. بر این قیاس عاقبت کار تقالان که هرگز در پایگاه فضل و جلال فردوسی نیستند چگونه خواهد بود؟

کهن‌ترین منبع موجود که به داستان مذکور — البته فقط با ذکر نام شیخ به صورت «ابوالقاسم» — اشاره کرده /سرانامه عطار است (نک: عطار، /سرانامه، ص ۲۲۹-۲۳۰). پس از آن این روایت در منابع دیگری مانند ظفرنامه و تاریخ‌گزیده (نک: مستوفی، ظفرنامه، ج ۱، ص هجده- نوزده، ۳۶۱-۳۹۱؛ همو، تاریخ‌گزیده، ص ۶۶۱) و نیز مقدمه شاهنامه بایسنغری، تذکرة الشعرا، نفايس الفنون آملی، مجمل فصیحی، مجالس النفائس، آتشکده آذر، معارف الحقیقه نعمت‌الله بن رحمت‌الله شیرازی و «انیس الشعرا» تکرار شده (برای گزارش این منابع، نک: ریاحی ۱۳۷۲: ۴۱۶ و ۴۴۰؛ دولت‌شاه، تذکره، ص ۵۴؛ پورجوادی ۱۳۷۲: ۱۲۱-۱۲۰؛ زینویس ۸۶؛ دبیرسیاقی ۱۳۸۳: ۲۵۰ و ۳۱۴؛ صیدیه ۱۳۸۵: ۴۳-۴۴؛ محمدین عبدالخالق، «انیس الشعرا»، ص ۲۴۴) و یکی از افسانه‌های مشهور سرگذشت فردوسی بوده است.

نکته مهم این است که در هیچ یک از این مآخذ، فردوسی از سرایش ابیات و روایات دیگر شاهنامه به دلیل افسانه بودن آنها اظهار پشیمانی نکرده و این مطلب را جواد اصفهانی خود بر زبان حکیم توس گذاشته و بر ساختار اصلی داستان افزوده است تا نظرگاه منفی خویش را درباره بیهودگی و پشیمان باری تقالی موکدر کند. این ندامت انتسابی و برساخته یادآور ابیات مقدمه منظومه است که در آن سراینده (شمسی) از نظم روایات پهلوانی توبه کرده و برخی دانسته یا نادانسته آن را ندامت‌نامه فردوسی از سرودن داستانهای شاهنامه دانسته‌اند.^{۵۴}

۵۴. برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: آیدنلو، سجاد، دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)، تهران، سخن، ۱۳۹۰ش، ص ۱۱۱-۱۱۴.

منابع

- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان، *القصاص و المذکرین (قصه و قصه‌گویی در اسلام)*، ترجمه، تعلیقات و مقدمه از مهدی محبتی، تهران، چشمه، ۱۳۸۶ ش.
- اسکندری، کریم، ۱۳۸۷، «گفتگو با محمد فراهانی»، *آینه خیال*، ش ۱۰، مهر-آبان، ص ۴۰-۴۲.
- اصفهانی، جواد، *دیوان جواد اصفهانی (انتقاد از تقالی-کشف اُفتُبل)*، نسخه شماره ۱۳۱۴۵ کتابخانه مجلس.
- افشاری، مهران، ۱۳۸۵، «شمع و چراغ و آتش در فرهنگ مردم ایران»، *تازه‌به‌تازه نویه‌نو* (مجموعه مقالات)، تهران، چشمه، ص ۱۳۵-۱۴۹.
- امیدسالار، محمود، ۱۳۸۹، «علامه قزوینی، شاهنامه و اشاعه داستانهای حماسی در میان اعراب جاهلی»، *سی‌ودو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۱۸۰-۱۹۴.
- انوری، حسن، ۱۳۸۲، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، سخن.
- انوری، حسن، ۱۳۸۳، *فرهنگ کنایات سخن*، تهران، سخن.
- بویس، مری، ۱۳۶۹، «گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران»، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تحقیق و بررسی توس، به کوشش محسن باقرزاده، تهران، توس، ص ۲۹-۶۴.
- بیضایی، بهرام، ۱۳۸۷، *نمایش در ایران*، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- پرجمی، محب‌الله، ۱۳۸۸، *فرهنگ شفاهی سخن*، تهران، سخن.
- پورجوادی، نصرالله، ۱۳۷۲، «ققع گشودن فردوسی و سپس عطار (بحثی در ماهیت شعر و شاعری از نظر عطار)»، *بوی جان (مقاله‌هایی درباره شعر عرفانی فارسی)*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۷۲-۱۲۲.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۶، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن.
- تودوا، ماگالی، ۱۳۷۷، *از پانزده دریچه (نگاهی به فردوسی و شاهنامه)*، زیر نظر محمدکاظم یوسف‌پور، رشت، دانشگاه گیلان.
- تهامی، سید غلامرضا، ۱۳۸۶، *فرهنگ اعلام تاریخ اسلام*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- جعفریان، رسول، ۱۳۷۸، *قصه‌خوانان در تاریخ اسلام و ایران (مروری بر جریان قصه‌خوانی، ابعاد و تطور آن در تاریخ اسلام و ایران)*، تهران، دلیل.
- جمال‌زاده، سید محمدعلی، ۱۳۸۲، *فرهنگ لغات عامیانه*، به کوشش محمدجعفر محبوب، تهران، سخن.

- خیام‌پور، عبدالرسول، ۱۳۶۸، فرهنگ سخنوران، تهران، طلایه.
- دبیرسیاقی، سید محمد، ۱۳۸۳، زندگینامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، تهران، قطره.
- دولتشاه، سمرقندی، تذکرة الشعراء، تصحیح ادوارد براون، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲ ش.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه، تهران، دانشگاه تهران.
- راوندی، مرتضی، ۱۳۸۲، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۶، تهران، نگاه.
- ریاحی، محمدامین، ۱۳۷۲، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- زرشناس، زهره، ۱۳۸۴، میراث ادبی روایی در ایران باستان، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- زریری، عباس، ۱۳۶۹، داستان رستم و سهراب (روایت تَفَلان)، ویرایش جلیل دوستخواه، تهران، توس.
- شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، تهران، زوار، ۱۳۸۲ ش.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۰، «اصول هنر قصه‌گویی در ادب فارسی»، ارج‌نامه شهریار، به خواستاری و اشراف پرویز رجبی، تهران، توس، ص ۳۵۱-۳۶۰.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۸، فرهنگ تلمیحات، تهران، فردوس.
- شیرازی، محمد معصوم (معصوم‌علی‌شاه)، طرائق الحقائق، تصحیح محمدجعفر محبوب، تهران، کتابفروشی باران، ۱۳۴۵ ش.
- صیدی، سیمین، ۱۳۸۵، «معرفی چند نسخه خطی نادر در کتابخانه مجلس شورای اسلامی»، پیام بهارستان، س ۶، ش ۶۵، آبان، ص ۴۳-۴۴.
- عاشورپور، صادق، ۱۳۸۹، نمایشهای ایرانی (ج ۴: نقالی)، تهران، سوره مهر.
- عطار، فریدالدین، اسرارنامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۶ ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق (و همکاران)، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
- محمود میرزا، قاجار، سفینه‌المحمود، تصحیح عبدالرسول خیام‌پور، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ ش.
- قربانی‌زرین، باقر، ۱۳۸۹، «الحماسه»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۴، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ص ۸۶-۸۹.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل، تقض: معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض فضائح الروافض، تصحیح میر جلال‌الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.

- کاتب ارجانی، فرامرزن خداداد، سمک عیار، به کوشش پرویز ناتل خانلری، تهران، آگاه، ۱۳۸۵ ش.
- کیوانی، مجدالدین، ۱۳۷۷، «ادیب الممالک»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۷، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۳۷۴-۳۷۹.
- محبوب، محمدجعفر، ۱۳۸۲ الف، «تحول تقالی و قصه‌خوانی، تربیت قصه‌خوانان و طومارهای تقالی»، *ادبیات عامیانه ایران*، ج ۲، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران، چشمه، ص ۱۰۷۹-۱۱۱۳.
- محبوب، محمدجعفر، ۱۳۸۲ ب، «امیر ارسلان رومی»، *ادبیات عامیانه ایران*، ج ۱، پیشین، ص ۴۷۳-۵۲۵.
- محبوب، محمدجعفر ۱۳۸۲ ج، «بوستان خیال درازترین داستان عوامانه فارسی»، *ادبیات عامیانه ایران*، ج ۱، پیشین، ص ۶۱۷-۶۷۶.
- محبوب، محمدجعفر، ۱۳۸۲ د، «از فضایل و مناقب‌خوانی تا روضه‌خوانی»، *ادبیات عامیانه ایران*، ج ۲، پیشین، ص ۱۲۰۷-۱۲۴۲.
- محمدبن عبدالخالق بن معروف، «انیس الشعرا»، به کوشش محمد باهر، *نامه معانی (یادنامه استاد احمد گلچین معانی)*، به کوشش بهروز ایمانی، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۸۳ ش، ص ۲۲۷-۳۲۲.
- مستوفی، حمدالله، *ظفرنامه*، ج ۱، مقدمه و تصحیح مهدی مداینی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ ش.
- مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱ ش.
- میرشکرایی، محمد، ۱۳۸۵، «شاهنامه‌خوانی از دید مردم‌شناسی (نظری به تاریخچه شاهنامه‌خوانی)»، *شاهنامه‌خوانی (مجموعه مقالات: ج ۱)*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۳۰-۴۵.
- مصاحب، غلامحسین، *دایرةالمعارف فارسی*، ۱۳۸۷، تهران، کتابهای جیبی.
- نجفی، ابوالحسن، ۱۳۸۷، *فرهنگ فارسی عامیانه*، تهران، نیلوفر.
- نصری اشرفی، جهانگیر، ۱۳۸۰، *گوسان پارسی (بررسی نقل و تقالی در نواحی ایران)*، تهران، سوره مهر.
- هفت لشکر (طومار جامع تقالان)، تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.

